

موعظه و نصیحت در قرآن

محمدرضا قائمی مقدم

عضو گروه علوم تربیتی پژوهشگاه حوزه و دانشگاه

چکیده

موعظه یکی از روش‌های عام و مؤثر در تربیت اسلامی است که به شهادت آیات قرآن، پیامبران الهی به فرمان خداوند در تبلیغ و هدایت مردم از آن فراوان بهره برده‌اند. این مقاله موعظه و نصیحت را به عنوان یک روش تربیتی بررسی و ویژگیهای موعظه‌های قرآنی، شیوه‌های موعظه و شرایط لازم در هر یک از سه رکن موعظه را از آیات قرآنی استخراج و تبیین و در پایان آسیبهای موعظه را بیان کرده است.

واژه‌های کلیدی

تربیت اسلامی، موعظه، وعظ، موعظه در قرآن.

مقدمه

یکی از روش‌های مهم تربیت و سازندگی انسان، روش موعظه و نصیحت است که کاربردی عام و فراگیر دارد، و در قرآن کریم به آن تصریح شده است. از آنجا که این روش با عواطف انسان سروکار دارد و به قلب رقت و نرمی می‌بخشد، حوزه تأثیر آن گسترده و عام است و در مورد هر انسانی می‌تواند به‌کار رود. در اهمیت آن همین بس که خداوند خود به وعظ و موعظه پرداخته و قرآن را کتاب موعظه نامیده است، در این مقاله به بررسی ابعاد مختلف این روش در قرآن کریم خواهیم پرداخت.

مفهوم شناسی

موعظه که هم در معنای اسمی و هم در معنای مصدری به کار می‌رود، از ریشه «وعظ» است، و در لغت به معنی بازداشتن همراه با ترساندن است (راغب اصفهانی، بی تا). خلیل بن احمد آن را به معنی تذکر دادن به خیر و چیزهایی که دل در برابر آن‌ها نرم می‌شود، معنی کرده است (الفراهیدی، ۱۴۱۴ق). جوهری، آن را خیرخواهی و تذکر نسبت به عواقب امور می‌داند (الجوهری، ۱۴۱۸ق)، و فیومی، آن را امر و توصیه به اطاعت معنی می‌کند (الفیومی، ۱۴۱۴ق). صاحب مجمع‌البحرین آن را با توجه به مصداق تعریف کرده و بیان می‌دارد: موعظه عبارت است از توصیه به تقوی، و برانگیختن نسبت به طاعت‌ها، و برحذر داشتن از مغرور شدن به ظواهر دلفریب دنیا و امثال آن (الطریحی، ۱۳۶۷) و بالاخره جرجانی، با عنایت به کارکرد و فواید موعظه، در تعریف آن چنین می‌گوید: موعظه چیزی است که دل‌های سخت را نرم و چشمان خشک را گریان، و اعمال زشت را اصلاح می‌کند (الجرجانی، بی تا، ص ۱۰۴).

بنابراین در تعریف موعظه، لغت‌شناسان بر تعریف واحدی اتفاق نظر ندارند، ولی از تعاریف فوق چنین استنباط می‌شود که موعظه در معنای لغوی خود حداقل دو

ویژگی دارد: یکی اینکه عمدتاً جنبه بازدارندگی دارد، و دوم آنکه این بازدارندگی از راه ترساندن است، و به همین دلیل است که دل‌ها را نرم و چشم‌ها را گریان می‌کند.

مفهوم موعظه در قرآن

به نظر می‌رسد آنچه بیان شد همه در معنای قرآنی و عطف اشباع شده، و هریک از تعاریف فوق به بعدی از ابعاد موعظه اشاره دارد، و علاوه بر آن‌ها، و عطف در معنای قرآنی خود عناصر دیگری را نیز شامل می‌شود. این معنا را می‌توان با عنایت به کاربرد و عطف و مشتقات مختلف آن در قرآن تبیین کرد. بررسی موارد استعمال آن، که حدود بیست و پنج مورد است نشان می‌دهد که:

اولاً موعظه هم امر به نیکی‌هاست و هم بازداشتن از بدی‌ها: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» (نحل، آیه ۹۰). در این آیه شریفه، خداوند با فرمان دادن به عدل و احسان و بخشش به نزدیکان و بازداشتن از فحشا و منکرات و ستم، انسان‌ها را موعظه می‌کند تا شاید به خود آیند و متذکر گردند.

ثانیاً تذکر است، زیرا براساس آیه فوق، موعظه خداوند برای متذکر شدن و به خود آمدن است، پس معلوم می‌شود که موعظه نوعی تذکر دادن است و الاً نباید چنین نتیجه‌ای را از آن انتظار داشت.

ثالثاً توصیه به تقواست، چراکه تقوی چیزی به غیر از رعایت اوامر و نواهی الهی نیست، و آیه فوق به آن اشاره دارد.

رابعاً عبرت دادن است، زیرا بسیاری از موعظه‌های قرآن را، بیان سرگذشت و فرجام شوم اقوام و ملل پیشین تشکیل می‌دهد، که مخاطب از شنیدن آن‌ها خود به درس‌ها و عبرت‌ها دست می‌یابد: «ما از هر یک از سرگذشتهای انبیا برای تو بازگو

کردیم، تا بوسیله آن قلبت را آرامش بخشیم؛ و در این سرگذشتها، برای تو حق، و برای مومنان عبرت و تذکر آمده است^۱ (هود، آیه ۱۲۰).

خامساً ترساندن و انذار است، زیرا قرآن در بسیاری از مواضع خود از پیامدها و عواقب سوء رفتار و اعمال انسان و بازگشت آنها به خود او و نیز عذاب‌های اخروی سخن می‌گوید و به این طریق او را از اعمال و رفتار سوء و گناه و معصیت برحذر می‌دارد. به علاوه، در برخی آیات، مثل آیه ۱۶۴ سوره اعراف، موعظه به معنی انذار و ترساندن آمده است.

سادساً موعظه نوعی آموزش و دادن اطلاعات است، زیرا در بسیاری از مواضع قرآن از تاریخ و سرگذشت اقوام و ملل پیشین و نیز پاداش‌ها و عقاب‌های اخروی سخن به میان آمده است که قطعاً مخاطب در بساری از موارد بی‌اطلاع است و این خود نوعی آموزش و اعطای بینش به حساب می‌آید.

سابعاً موعظه سخنی است که بر قلب نرمی و رقت می‌بخشد و عواطف را تحریک می‌کند و موجب می‌شود تا انسان متذکر شود، از کثری و پلیدی دست بردارد و به خوبی‌ها روی آورد، و در نتیجه، موعظه دارویی است شفا بخش برای دل‌هایی که در اثر ارتکاب گناه و معصیت بیمار گشته و زنگار گرفته است. قرآن کریم، خود را موعظه‌ای می‌داند که شفا و دارویی برای بیماری دل‌ها و هدایت و رحمتی برای مؤمنان است: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَ تَكْمُ مَوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِّمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ» (یونس، آیه ۵۷).

در کارکرد موعظه نیز می‌توان گفت که این عمل سختی، قساوت و کینه را از دل می‌زداید، خشم و شهوت را فرو می‌نشاند و خواهش‌های نفس را تعدیل می‌کند و به این ترتیب زمینه را برای تذکر و تنبّه انسان و آرامش روحی و روانی او آماده می‌کند.

با عنایت به آنچه گذشت، می‌توان گفت که موعظه در معنای قرآنی خود عبارت

۱. وَكُلًّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ وَجَاءَكُ فِي هَذِهِ الْحَقِّ وَمَوْعِظَةٌ وَذِكْرٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ.

است از: فراخوانی و برانگیختن مخاطب نسبت به اطاعت خداوند و برحذر داشتن او از گناه، معصیت و دلدادگی به دنیا، از طریق انذار و ترساندن او از عواقب سوء رفتار، گناه، معصیت و عذاب دردناک اخروی، و نیز بشارت دادن و امیدوار کردن او به نعمت‌ها و پاداش‌های الهی در دنیا و آخرت در برابر اطاعت و فرمانبری از دستورات خداوند؛ به نحوی که در اثر این بیم دادن و امیدوار ساختن، عواطف مخاطب تحریک و قلبش نرم و خاشع گردد و زمینه اصلاح و تغییر رفتار در او فراهم آید.

موعظه به عنوان یک روش تربیتی

در مجموع موعظه را می‌توان یک روش تربیتی برگرفته از قرآن دانست، چراکه طی آن، واعظ درصدد هدایت و وادار کردن مخاطب به انجام کارهای پسندیده و برحذر داشتن او از کارهای ناپسند است و این همان چیزی است که مربی درصدد انجام آن است. قرآنی بودن این روش نیز واضح و بی‌نیاز از استدلال است ولی در عین حال به مواردی از آیات استشهاد می‌شود:

اولاً در برخی از آیات این رفتار با صراحت به اولین مربی بشر، یعنی خداوند متعال نسبت داده شده است: «خداوند به شما فرمان می‌دهد که امانتها را به صاحبانش بدهید؛ و هنگامی که میان مردم داوری می‌کنید به عدالت داوری کنید، خداوند اندرزهای خوبی به شما می‌دهد، خداوند شنوا و بیناست؛ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا» (نساء، آیه ۵۸). هم‌چنین در آیه ۹۰ از سوره نحل و آیه ۴۶ از سوره هود و آیه ۱۷ از سوره نور، از موعظه خداوند سخن آمده است.

ثانیاً در آیات متعددی بر موعظه بودن قرآن تصریح شده است: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِّمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ» (یونس، آیه ۵۷)؛ و نیز: «هَذَا بَيَانٌ لِّلنَّاسِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ» (آل عمران، آیه ۱۳۸). در این آیات، قرآن، که کتاب آسمانی پیامبر اسلام و منبع و اساس احکام و دستورات

دین است، به عنوان یک کتاب موعظه و واعظ معرفی شده است.

ثالثاً خداوند پیامبر خود را به انجام این رفتار امر کرده و او را به استفاده از این روش در هدایت و تربیت مخاطبین خود دستور داده است: «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ؛ با حکمت و اندرز نیکو، به راه پروردگارت دعوت نما، و با آنها به روشی که نیکو تر است استدلال و مناظره کن» (نحل، آیه ۱۲۵).

علاوه بر این، در آیات دیگری بر خیرخواهی و ناصح بودن سایر پیامبران و صدور این رفتار از آنان نیز تصریح شده است. قرآن از قول نوح (ع) بیان می کند که: «من رسالتهای پروردگارم را برای شما بیان می کنم و خیرخواه شما هستم و از خداوند چیزهایی می دانم که شما نمی دانید؛ اُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَأَنْصَحُ لَكُمْ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ» (اعراف، آیه ۶۲)؛ و نیز در آیه ۶۸ سوره هود، به همین نکته اشاره دارد.

ویژگی های موعظه های قرآن

برای موعظ قرآن خصوصیتی می توان ذکر کرد که عبارتند از:

الف) عمومیت مخاطب

موعظه روشی عام و فراگیر است و در مورد هر مخاطبی قابلیت اجرا دارد. مخاطبین موعظه های قرآن نیز عام است و طیف گسترده ای را شامل می شود. قرآن گاهی انسان را به طور مطلق مورد خطاب قرار داده و موعظه می کند که: «ای انسان! چه چیز تو را در برابر پروردگارت مغرور ساخته است؟؛ يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّبَكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ. الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ. فِي أَيِّ صُورَةٍ مَا شَاءَ رَبُّكَ» (انفطار، آیات ۶ الی ۸) و از تلاش و حرکت او به سوی پروردگار و ملاقات با او در قیامت سخن می گوید: «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ» (انشقاق، آیه ۶)، و گاهی عموم مردم را خطاب می کند که: «ای مردم از (عذاب) پروردگارتان

بترسید، که زلزله رستاخیز امر عظیمی است...؛ **يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ...** (حج، آیات ۱ و ۲).^۱ و زمانی به موعظه خود پیامبران می‌پردازد: «ای نوح او از اهل تو نیست، ... من به تو اندرز می‌دهم که از جاهلان نباشی» (هود، آیه ۴۶).^۲ زمانی نیز به سراغ اقوام، اصناف و گروه‌های خاصی مانند کفار، اهل کتاب، علما، مؤمنین، زنان و غیره می‌رود و آنان را موعظه می‌کند، و حتی از موعظه پدران نسبت به فرزندان خویش سخن می‌گوید: «و (به خاطر بیاور) هنگامی را که لقمان به فرزندش - در حالی که او را موعظه می‌کرد - گفت پسر! چیزی را همتای خدا قرار مده که شرک ظلم بزرگی است؛ **وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ**» (لقمان، آیه ۱۳).^۳

بنابراین، مواظب قرآن کریم متوجه گروه و صنفی خاص نیست، بلکه هر قشری را به تناسب موعظه می‌کند و به سوی حق دعوت می‌نماید، و این خود، از عام بودن و گستردگی دایره این روش قرآنی حکایت دارد.

ب) گستردگی محتوی

مواظب قرآنی از حیث محتوی نیز گسترده است، و بر محورهای مختلفی تأکید دارد. در این مواظب هم سفارش به اصول است، مثل سفارش به توحید و پرهیز از شرک: «**يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ**» (لقمان، آیه ۱۳)، هم سفارش به فروع و احکام شرعی است، مثل نماز و امر به معروف و نهی از منکر: «**يَا بُنَيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ...**» (لقمان، آیه ۱۷)، و هم توصیه به رعایت اخلاق

۱. و نیز: «...يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَغْيُكُمْ عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُكُمْ فَنُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ» (سوره یونس، آیه ۲۳).

۲. قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْأَلِنِ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعْطُكَ مِنَ الْجَاهِلِينَ.

۳. و نیز: «... وَوَدَّادَى نُوحُ ابْنَهُ وَكَانَ فِي مَعْزِلٍ يَا بُنَيَّ ارْكَب مَعَنَا وَلَا تَكُن مَعَ الْكَافِرِينَ؛ ... و نوح فرزندش را که در گوشه ای بود صدا زد: پسر! همراه ما سوار شو و با کافران مباش» (سوره هود، آیه ۴۲).

فردی و آداب اجتماعی است: «وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ. وَأَقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَاغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ»^۱ (لقمان، آیات ۱۸ و ۱۹). در یک نگاه کلی سرفصل‌های موعظه‌های قرآنی را می‌توان در امور زیر خلاصه کرد:

۱. اصلاح رابطه انسان با خدا

محور اصلی و اساسی مواظب قرآن ایجاد رابطه عمیق بین انسان و خداست. اینکه انسان در وهله اول باید به خدا و پیامبران الهی و کتب آسمانی ایمان آورد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَى رَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ...» (نساء، آیه ۱۳۶). و به او شرک نورزد: «... يَا بَنِيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ» (لقمان، آیه ۱۳)، و در اطاعت و بندگی خدا باشد و از پیامبر پیروی نماید تا هدایت شود: «قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ... وَإِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا...» (نور: ۵۴)، و نیز: «أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ وَأَطِيعُوا» (نوح، آیه ۳)، و نعمت‌های الهی و آنچه را که خداوند از کتاب و حکمت نازل کرده است را یادآوری نماید: «...وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ...» (بقره، آیه ۲۳۱)، و با استفاده درست و از راه حلال، شکرگزار نعمت‌های او باشد: «فَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَاشْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ» (نحل، آیه ۱۱۴)، و انابه و توبه و بازگشتش به سوی او باشد: «وَأَنِيبُوا إِلَى رَبِّكُمْ...» (زمر، آیه ۵۴) و «...وَتَوْبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (نور، آیه ۳۱)، و در یک کلام همه کارها و حرکات و سکانات انسان برای خدا باشد: «قُلْ إِنَّمَا أَعْظَمُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلِي وَفَرَادَى...؛ بگو: شما را تنها به یک چیز اندرز می‌دهم، و آن اینکه: دو نفر دو نفر یا یک نفر یک نفر برای خدا قیام کنید...» (سبأ، آیه ۴۶)؛ همه و همه

۱. و از مردم [به نخوت] رخ برمتاب و در زمین خرامان راه مرو که خدا خودپسند لافزن را دوست نمی‌دارد. و در راه رفتن خود میانه‌رو باش و صدایت را آهسته‌ساز که بدترین آوازا بانگ خران است.

موعظی است که قرآن کریم در راستای ایجاد رابطه درست و عمیق بین خدا و انسان بیان می‌کند.

۲. معاد باوری

یادآوری معاد و ایجاد باور نسبت به آن، موضوع دیگری است که در موعظ قرآنی زیاد به آن پرداخته شده است؛ قرآن در آیات قابل ملاحظه‌ای به معرفی معاد و روز قیامت پرداخته و با بیان اسماء و خصوصیات آن، وضعیت انسان و جهان را در آن روز توصیف کرده است. روزی که در تحقق یافتن آن شکی نیست و میعاد و عده‌گاه همه است: «إِنَّ يَوْمَ الْفُضْلِ كَانَ مِيقَاتًا...» (نبا، آیات ۱۷-۲۰). روزی که زلزله‌ای عظیم رخ می‌دهد و زمین دگرگون گشته، و به اذن خداوند همه چیز انسان را برملا می‌سازد: «إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا وَأُخْرِجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا. وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا. يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا. بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا» (زلزال، آیات ۱ الی ۵). در آن روز نه مال و ثروت به درد می‌خورد و نه از دست اهل و عیال و فرزندان انسان کاری برمی‌آید؛ آنچه سودبخش است، عمل صالح و کار برای رضای خداست: «يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ. إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ» (شعراء، آیات ۸۸-۸۹)؛ و بالاخره در آن روز هر کسی نتیجه اعمال خود را خواهد دید و به ثواب و یا عقاب آن خواهد رسید: «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ. وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» (زلزال، آیات ۷-۸).

به هر حال قرآن در آیات زیادی با معرفی روز قیامت و بیم دادن از احوال و سختی‌های آن، انسان را موعظه کرده، او را از دچار شدن به عاقبت و سرنوشت بد کافران و گنهکاران برحذر می‌دارد: «إِنَّا أَنْذَرْنَاكُمْ عَذَابًا قَرِيبًا يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا»^۱ (نبا، آیه ۴۰).

۱. ما شما را از عذابی نزدیک هشدار دادیم روزی که آدمی آنچه را با دست‌خویش پیش فرستاده است بنگرد و کافر گوید کاش من خاک بودم و گرفتار عذاب نمی‌شدم.

۳. زهد و بی‌رغبتی به دنیا

در کنار پرداختن به معاد، از موضوعاتی که در مواظظ قرآن نسبت به آن فراوان تأکید شده است، زهد و بی‌رغبتی نسبت به دنیاست. قرآن در آیات متعددی به معرفی دنیا پرداخته، آن را بازی، سرگرمی، تجمل‌پرستی، فخرفروشی و زیاده‌خواهی در اموال و فرزندان و بالاخره آن را متاع و کالای فریبنده می‌داند: «اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ... وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ» (حدید، آیه ۲۰)؛ و انسان‌ها را از مغرور شدن به دنیا و ظواهر دل‌فریب آن برحذر می‌دارد: «...فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُم بِاللَّهِ الْغُرُورُ» (لقمان، آیه ۳۳). همچنین، از افراد دنیاپرستی مثل قارون و سرنوشت شوم آنان در دنیا و آخرت یاد می‌کند (قصص، آیات ۷۶-۷۹) و دنیاپرستان را شدیداً مورد نکوهش قرار داده، از جهنم و عذابی سخت برای آنان سخن می‌گوید: «إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنَّنُوا بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ. أُولَئِكَ مَاوَاهُمُ النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ؛ کسانی که به دیدار ما (و روز رستاخیز) ایمان ندارند و به زندگی دنیا دل خوش کرده و بدان اطمینان یافته‌اند، و کسانی که از آیات ما غافلند. آنان به [کیفر] آنچه به دست می‌آوردند جایگاهشان آتش است» (یونس، آیات ۷-۸).

بنابراین مؤمن نباید نسبت به آنچه از متاع دنیا در دست کفار و اهل دنیا قرار گرفته است، حسرت خورده و در آرزوی آن باشد: «وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ»^۱ (طه، آیه ۱۳۱)، چراکه متاع دنیا در برابر نعمت‌های آخرت کم و بی‌ارزش است: «...قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّمَنِ اتَّقَىٰ وَلَا تُظْلَمُونَ فَتِيلًا» (نساء، آیه ۷۷).

۱. و زنده‌ای به سوی آنچه اصنافی از ایشان را از آن برخوردار کردیم، [و فقط] زیور زندگی دنیاست تا ایشان را در آن بیازماییم، دیدگان خود را مدوز، و [بدان که] روزی پروردگار تو بهتر و پایدارتر است.

۴. تقوی و تهذیب نفس

محور دیگر موعظه‌های قرآن تهذیب نفس، تخلق به اخلاق الهی و زدودن رذایل اخلاقی است. قرآن از نفس آدمی، و الهام شر و خیر به آن، از سوی خداوند سخن می‌گوید: «وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا. فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» (شمس، آیات ۷-۸). و آن را سرکش و امرکننده به بدی‌ها معرفی می‌کند: «وَمَا أُبْرِيءُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ» (یوسف، آیه ۵۳)؛ و چون زمینه طغیان و سرکشی در نفس آدمی هست، قرآن در مواعظ خود انسان را به تقوی الهی: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَانظُرُوا نَفْسَ مَا قَدَّمْتُمْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ» (حشر، آیه ۱۸)، و پرهیز از رذایل اخلاقی و معصیت فرا می‌خواند. چراکه فلاح و رستگاری آدمی را در تزکیه و پیرایش نفس از رذایل و پلیدی‌ها، و خسران و محرومیت از نعمت‌های الهی را در آلوده کردن آن به گناه و معصیت می‌داند: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا. وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا» (شمس، آیات ۹-۱۰).

۵. حسن روابط خانوادگی

حفظ خود و خانواده از معصیت و پلیدی‌ها، رعایت حقوق و آداب رفتار، و حسن معاشرت در خانواده، موضوع دیگری است که در مواعظ قرآنی بر آن تأکید شده است. قرآن گاهی به صورت کلی مؤمنین را به حفظ خود و اهل و عیال‌شان از عذاب الهی و آتش جهنم توصیه می‌کند: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا...» (تحریم، آیه ۶)؛ و گاهی حقوق افراد و وظایف هریک از اعضای خانواده را به آنان متذکر می‌گردد. مثلاً زمانی از جایگاه رفیع والدین و وظایف فرزند در قبال آن‌ها سخن می‌گوید: «وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَى وَهْنٍ وَفِصَالَهُ فِي سَبِيلٍ لَبِئْسَ لَكَ بِعِلْمٍ فَلَآتُطْعِمُهُمَا وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا...» (لقمان، آیه ۱۵). و

زمانی به حسن معاشرت با همسران: «...وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ...» (نساء، آیه ۱۹)، حتی در هنگام طلاق و جدایی توصیه می‌نماید.^۱ و زمانی نیز از چگونگی رفتار با فرزندان، مثل عدم جواز قتل فرزند: «...وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِمَّنْ إِمْلَاقٌ...؛ فرزندان خود را از بیم تنگدستی مکشید...» (انعام، آیه ۱۵۱)، حفظ عفت دختران: «...وَلَا تُكْرِهُوا فَتِيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا لِّتَبْتَعُوا عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا...؛ دختران (و کنیزان) خود را در صورتی که تمایل به پاکدامنی دارند، برای اینکه متاع زندگی دنیا را بجوید، به زنا وادار مکنید...» (نور، آیه ۳۳)، رعایت آداب اخلاقی و تربیتی در حریم خانه، مثل اجازه گرفتن فرزندان برای ورود به حریم خصوصی والدین: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيَسْتَأْذِنَكُمْ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنكُمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ...» (نور، آیه ۵۸ و ۵۹)، و موعظه فرزند (ر.ک: لقمان: ۱۳ الی ۱۹) و غیره، سخن می‌گوید که همه در جهت حفظ کرامت انسان و تحکیم روابط خانواده است.

۶. اصلاح روابط اجتماعی

ادای امانت و رعایت عدل در قضاوت‌ها (نساء، آیه ۵۸)، رعایت انصاف و پرهیز از غل و غش و کم‌فروشی در معاملات: «...فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ...» (اعراف، آیه ۸۵)، اصلاح بین مردم و پرهیز از تحقیر و تمسخر، دادن القاب زشت به یکدیگر، سوءظن، تجسس و غیبت (ر.ک: حجرات، ۹-۱۲)، و پرهیز از تهمت و بهتان: (نور، آیه ۱۷). و بالاخره رعایت اخلاق و آداب اجتماعی مثل سلام کردن و به بهتر از آن پاسخ دادن: «وَإِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا...» (نساء، آیه ۸۶)، تواضع و فروتنی و پرهیز از تکبر (ر.ک: لقمان، آیه ۱۸)، و نیز تواضعی به خیر و خیرخواهی نسبت به یکدیگر (عصر، آیه ۳)، و پرهیز از نزاع و درگیری که باعث سستی و ناتوانی انسانها می‌شود: «...وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ

۱. «وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا لِّتَعْتَدُوا وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ... يَعِظُكُمْ بِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (سوره بقره، آیه ۲۳۱).

رِيحُكُمْ» (انفال، آیه ۴۶)، از مواردی است که قرآن برای اصلاح و تعدیل روابط اجتماعی در مواعظ خود به آن پرداخته است.

ج) مستدل بودن

مستدل بودن یکی دیگر از ویژگی‌های مواعظه‌های قرآن است. قرآن در بسیاری از موارد، مواعظه‌های خود را با استدلال همراه کرده است تا مخاطب را اقناع کرده، در پذیرش مواعظه به او کمک کند. انسان همواره در پی کمال است و در مسیری حرکت کرده، و چیزی را انتخاب می‌کند که به نفع او و در جهت رسیدن او به کمال باشد. البته ممکن است در بسیاری از موارد در مصداق اشتباه کند و شری را برخیری برگزیند، ولی در همین موارد هم او خیال می‌کند که آنچه انتخاب کرده است، به نفع اوست. از این رو، هرچیزی که بتواند جهل و غفلت او را بزدايد و زمینه انتخاب احسن را فراهم، و او را برای پذیرش مواعظه و سخن حق آماده نماید، مطلوب و لازم است و استدلال می‌تواند چنین کارکردی داشته باشد. قرآن نیز بر انتخاب احسن از میان گزینه‌های مختلف تأکید کرده، بندگان خدا را به آن بشارت می‌دهد و آنان را هدایت یافته و صاحبان عقل ناب معرفی می‌کند: «فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ» (زمر، آیات ۱۷-۱۸). مثلاً در آیه ۲۹ در مورد نامطلوب بودن افراط و تفریط در انفاق و بخشش (و بلکه در هر چیز دیگر)، بیان می‌دارد که: «وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا؛ هرگز دست را برگردنت زنجیر مکن (و انفاق و بخشش را ترک منما)، و بیش از حد نیز دست خود را مگشای، که مورد سرزنش قرار گیری و از کار فرومانی». و همین طور در آیه ۳۷ که در مورد بی‌ثمر بودن تکبر و رفتار متکبرانه است می‌فرماید: «وَلَا تَمْسُ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَن تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَن تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا؛ یعنی بر روی زمین متکبرانه راه مرو، (چراکه با این کار) نه می‌توانی زمین را بشکافی و نه می‌توانی (در طول قامت) به بلندای کوه‌ها برسی». به گفته علامه طباطبایی: «این جمله کنایه از

این است که تو با این کار می خواهی اظهار قدرت و نیرو و بزرگی کنی، درحالی که توهمی بیش نیست، چراکه در اینجا چیزی قوی تر از تو هست که تو نمی توانی آن را با پاهایت بشکافی و آن زمین است، و چیزی بلندتر و بالاتر از تو هست یعنی کوهها. پس اعتراف کن که تو پست و ناتوانی...» (طباطبایی، بی تا، ج ۱۳، ص ۹۷).

شیوه های موعظه در قرآن

قرآن در مواظ خود از شیوه های مختلفی استفاده کرده است که ذیلاً به ذکر آن می پردازیم:

۱. موعظه مستقیم و غیرمستقیم

قرآن گاهی به صورت مستقیم گروه و یا فرد خاصی را مورد خطاب قرار می دهد و مواظ خود را بیان می کند، مثل خطاب مستقیم به مؤمنین: «ای کسانی که ایمان آورده اید، خود و خانواده خود را از آتشی که آتشگیره اش مردم و سنگها هستند حفظ کنید...؛ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ...» (تحریم، آیه ۶) و یا خطاب به پیامبر (ص) می گوید: «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا؛ از آنچه که به آن علم نداری پیروی مکن، چرا که گوش و چشم و دل همه مسئولند» (اسراء، آیه ۳۶). و زمانی به صورت کلی و غیرمستقیم موعظه می کند، مثلاً بعد از ذکر داستان قارون یک پند کلی برای همه بیان می کند که: «تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ؛ این سرای آخرت را (تنها) برای کسانی قرار می دهیم که اراده برتری جویی در زمین و فساد را ندارند؛ و عاقبت نیک برای پرهیزکاران است» (قصص، آیه ۸۳) و یا از ابتلا و امتحان تمامی اهل ایمان سخن می گوید: «أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ...؛ آیا مردم گمان کردند همین که بگویند: «ایمان آوردیم»، به حال خود رها می شوند و آزمایش نخواهند شد؟!...» (عنکبوت، آیات ۲-۳) و گاهی با فریاد «ویل»، اهل تمسخر

و عیجوبی را از عذاب دردناک بیم می دهد: «وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ» (همزه، آیه ۱).

۲. موعظه فردی و جمعی

در یک تقسیم دیگر مواعظ قرآن گاهی جمعی است و مخاطب آن گروه‌ها، اصناف و اقوام و یا عموم مردم است، مثل مواردی که ذکر شد، و گاهی فردی است و مخاطب خاصی دارد، مثل موعظه‌ای که قرآن از قول لقمان به فرزندش نقل می‌کند (لقمان، آیات ۱۳-۱۹)^۱، و یا پندها و ارشاداتی که حضرت ابراهیم(ع) نسبت به عمویش آذر دارد (مریم، آیات ۴۱-۴۵)^۲.

البته باید توجه داشت که موعظه‌های فردی و یا خطاب‌های مستقیم قرآن نیز اگرچه به ظاهر خطاب به یک فرد است؛ ولی در واقع مخاطب آن عام و به طور غیر مستقیم ناظر به کل افراد است.

۳. بهره‌گیری از داستان

بیان داستان و شرح احوال و آثار گذشتگان یکی از شیوه‌هایی است که می‌تواند واعظ را به اهداف خود برساند و مخاطب را تا اندازه‌ای جذب و اعظ و پندهای او نماید. قرآن نیز از این شیوه به خوبی بهره برده، سرگذشت انبیاء و امت‌های گذشته را به گونه‌ای بیان می‌کند که مخاطب را به دنیای قهرمانان داستان‌های خود می‌برد و از این رهگذر با استدلال‌های عقلی و منطقی حقایق را بیان می‌کند. قرآن دست مخاطبان خود را می‌گیرد و آنان را به سیر و سفر در عالم گذشته و در بین اقوام پیشین می‌برد و به گونه‌ای توصیف و صحنه‌پردازی می‌کند که گویا مخاطب در میان

۱. «وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ... وَأَقِصْ فِي مَشِيكَ وَأَغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ».

۲. «وَأذْكَرُ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِذْ كَانَ صَدِيقًا نَبِيًّا. إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا. يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا. يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا. يَا أَبَتِ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِنَ الرَّحْمَنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا».

آنان بوده و با آنان زندگی کرده است. هدف قرآن از بیان داستان‌ها و سرگذشت‌ها پند دادن به مخاطب و فراهم کردن زمینه عبرت گرفتن و متذکر شدن اوست. قرآن بر این نکته تصریح می‌کند، مثلاً در ابتدای سوره یوسف بیان می‌کند که: «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ...؛ ما بهترین سرگذشتها را از طریق این قرآن - که به تو وحی کردیم - بر تو بازگو می‌کنیم...» (یوسف، آیه ۳)، و در انتهای آن به فایده و ثمره بیان این داستان واقعی، یعنی عبرت گرفتن، اشاره می‌کند که: «لَقَدْ كَانَ فِي قَصصِهِمْ عِبْرَةً لِّأُولِي الْأَلْبَابِ» (یوسف، آیه ۱۱۱).

داستان‌های قرآن گاهی مفصل است و گاهی مختصر، به علاوه برخی از داستان‌ها گاهی تکرار می‌شود، که قطعاً فوایدی بر این تکرار، و اجمال و تفصیل مترتب است؛ مثلاً داستان حضرت موسی (ع) و فرعون در چند جا آمده است. در سوره قصص به صورت مفصل آمده و برخی از جریانات جزئی زندگی موسی (ع) را به صورت مشروح بیان کرده است، مثل جریان تولد و رشد و نمو آن حضرت در دامان همان کسی که درصدد قتل او و سایر ابنای بنی اسرائیل بود، که این موعظه و پند در آن نهفته است که:

گر نگهدار من آن است که من می‌دانم شیشه را در بغل سنگ نگه می‌دارد و یا جریان نجات او از دست فرعونیان و راهیابی او به درگاه شعیب (ع) و ازدواج او با دختر پیامبر خدا را مطرح می‌کند که در آن ده‌ها پند و نکته اخلاقی و تربیتی وجود دارد. در آیات ۱۰۳ تا ۱۵۶ اعراف به شرح بخش‌های دیگر این داستان مثل جریان ساحران و پیروزی موسی و قومش بر فرعونیان و سپس گمراهی قوم موسی و غیره می‌پردازد و مخاطب را به گرفتن پندها و مواعظی رهنمون می‌شود؛ و بالاخره در آیات ۱۵ تا ۲۶ سوره نازعات به صورت اجمال به این داستان اشاره کرده و از طغیان‌گری فرعون و هلاکت و عذاب او سخن می‌گوید و آن را مایه عبرت کسانی می‌داند که دلی خائف دارند و از عذاب خدا می‌ترسند: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّمَن يَخْشَى» (نازعات، آیه ۲۶).

۴. بکارگیری مثل و تمثیل

یکی از شیوه‌هایی که خطیبان و واعظان و نویسندگان برای توضیح و تبیین مطلب خود به کار می‌برند تمثیل است که در آن نوعی مقایسه بین دو چیز صورت می‌گیرد. به این معنا که گوینده وقتی مخاطب خود را از درک مطلبی عاجز و ناتوان ببیند با ذکر مثل و آوردن نمونه ذهن او را برای درک بهتر و عمیق‌تر آماده می‌کند. رشید رضا در تفسیر خود درباره تأثیر تمثیل می‌گوید: «معانی کلی که ذهن با آن‌ها مواجه می‌شود مجمل و مبهم هستند و برای ذهن احاطه به آن‌ها و کشف حقایق آن‌ها دشوار است، اما مثل چیزی است که می‌تواند مجملات را تفصیل بخشد و ابهام‌ها را توضیح دهد، لذا مثل میزان بلاغت و چراغ هدایت است» (رشیدرضا، بی تا، ج ۱، ص ۲۲۷).

به هر حال در اثرگذاری مثل بر مخاطب و آسان‌سازی درک مطلب برای او شکی نیست و عالمان بلاغت و فصاحت آن را تأیید می‌کنند، و شاید به همین دلیل اکثر پیامبران(ع) از این شیوه بهره برده‌اند. قرآن کریم نیز در مواعظ خود از مثال زیاد استفاده کرده است تا بدین وسیله زمینه را برای درک و فهم و در نتیجه پذیرش موعظه از سوی انسان‌ها فراهم سازد. قرآن در این باره می‌گوید: «وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ» (زمر، آیه ۲۷). یعنی در این قرآن برای مردم از هر نوع مثلی زدیم تا شاید متنبه شوند و پند گیرند. در این آیه، تمثیل و بیان مثال‌های مختلف از هربابی، راه و شیوه‌ای برای متنبه ساختن افراد به کار رفته است.

به عنوان نمونه، قرآن برای عالمان دینی (و به طور مشخص عالمان یهود)، که عالم به دین و از مقاصد، برنامه‌ها و احکام آن مطلع هستند، و در عین حال برطبق آن عمل نکرده، آن را تکذیب می‌کنند، دو مثل می‌آورد. در یک جا آنان را به درازگوشی مثل می‌زند که بار کتاب حمل می‌کند ولی خود چیزی از آن نمی‌فهمد و بهره‌ای نمی‌برد: «مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» (جمعه، آیه ۵). در جای دیگر از مردی از بنی اسرائیل به نام بلعم بن باعورا سخن می‌گوید که خداوند اسم اعظم به او آموخته و در اثر آن مستجاب‌الدعوه شده بود، ولی او قدر این نعمت را

ندانسته، از هوای نفس و شیطان تبعیت کرد و خداوند این نعمت را از او گرفت (ر.ک: طباطبایی، بی تا، ج ۸، ص ۳۳۷). قرآن وی را به سگی (هار) تشبیه می‌کند که اگر به او حمله کنی دهانش را باز، و زبانش را بیرون می‌آورد، و اگر او را به حال خود واگذاری باز همین کار را می‌کند: «... فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثُ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» (اعراف، آیه ۱۷۶). علامه طباطبایی در توضیح آیه می‌گوید: «یعنی او صاحب این خصلت بود و آن را ترک نمی‌کرد، چه او را زجردهی و منع کنی و چه او را رها کنی. تکذیب کردن هم، خصلت و ویژگی تکذیب‌کنندگان و لازمه و همراه آنان است، آیات ما مرتب بر آنها (خوانده و) تکرار می‌شود و تکذیب آنها هم مرتب تکرار می‌شود» (طباطبایی، بی تا، ج ۸، ص ۳۳۲). بیان این سرگذشت‌ها و مثل‌ها برای این است که مخاطب در آنها اندیشه کند و پند گیرد که چه بد مثلی دارند، آنان که آیات الهی را تکذیب می‌کنند و به خود ظلم می‌نمایند: «سَاءَ مَثَلًا الْقَوْمُ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا وَأَنْفُسَهُمْ كَانُوا يَظْلِمُونَ» (اعراف، آیه ۱۷۷).

۵. بهره‌گیری از ترسیم و تصویر

ترسیم و تصویرگری موضوع و محتوی نیز شیوه دیگری برای تبیین و توضیح مطلب است که در هر عملی از جمله موعظه کاربرد دارد؛ چراکه تصویر، مطلب را به صورت عینی و ملموس در اختیار مخاطب قرار می‌دهد و فهم آن را آسان می‌کند. پیامبر اعظم (ص) در تبیین برخی از وصایا و مواظظ قرآن، این شیوه را بکار برده‌اند. به عنوان نمونه، رشیدرضا در ذیل تفسیر آیه: «وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» (انعام، آیه ۱۵۳)، از قول احمد و نسائی و دیگران، از عبدالله بن مسعود نقل می‌کند که گفت: رسول خدا (ص) خط (مستقیمی) با دست خود (در روی زمین) کشید و فرمود: «این راه مستقیم خداست»، سپس خطوطی را در سمت چپ و راست این خط ترسیم کرد و فرمود: «هیچ راهی از این راه‌ها نیست، مگر اینکه در آن شیطانی

هست که (مردم را) به آن راه فرا می‌خواند»، و این آیه را تلاوت فرمود که: «وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ» (رشیدرضا، بی تا، ج ۸، ص ۱۹۵).

۶. موعظه در قالب توصیف الگوها

یکی دیگر از شیوه‌های موعظه قرآن که موعظه غیرمستقیم به حساب می‌آید، توصیف الگوهاست. به این معنی که قرآن گاهی به جای اینکه به طور مستقیم مطلبی را به مخاطب خود بگوید و او را به انجام چیزی دعوت کند، به توصیف و بیان ویژگی‌های الگوهای مطلوب مثل مؤمنین، متقین، مفلحین، عباد الرحمن و غیره می‌پردازد و با این عمل مخاطب را به انجام کارهای آنان دعوت، و از کارهای ناپسندی که آنان پرهیز داشتند، برحذر می‌دارد. به عنوان نمونه می‌توان به آیات ۶۳ الی ۷۶ سوره فرقان اشاره کرد که طی آن‌ها به توصیف عبادالرحمان می‌پردازد: «وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا..... أُولَئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَيُلَقَّوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَسَلَامًا. خَالِدِينَ فِيهَا حَسُنَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا». در این آیات به برخی از وظایف عبد در قبال خداوند مثل دعا به درگاه الهی، توبه، عدم شرک به خداوند، ایمان و عمل صالح، و نیز برخی از فضایل اخلاقی مثل عفو و گذشت، برخورد کریمانه با جاهلان، راه رفتن بدون تکبر و غیره اشاره می‌کند، و درنهایت از پاداش دارندگان این صفات و خلود و جاودانگی آن‌ها در بهشت سخن می‌گوید.

اگر مخاطب زمینه و شرایط لازم را داشته باشد، تحت تأثیر این توصیف قرار می‌گیرد. و همین‌طور است توصیف الگوهای نامطلوب مثل کفار و منافقین؛ مثلاً در آیات ۸ الی ۲۰ سوره بقره به توصیف منافقین و عملکرد و نیز نتیجه اعمال آنان می‌پردازد، به گونه‌ای که شنونده اگر گوشی شنوا و دلی بیدار داشته باشد، از آن درس می‌گیرد و در جهت عکس آن عمل می‌کند.

شرایط موعظه

در فرایند موعظه سه رکن اساسی یعنی: واعظ، محتوی و پیام (وعظ)، و مخاطب وجود دارد که هر یک اهمیت خاصی دارد و بدون هر یک از آن‌ها موعظه مفید و مؤثر محقق نخواهد شد؛ به علاوه، ثمردهی بهتر و نتیجه‌بخشی موعظه مبتنی بر شرایطی است که در هر یک از این سه رکن باید وجود داشته باشد؛ در غیر این صورت، موعظه عقیم و یا از میزان ثمردهی آن کاسته می‌شود. به عبارتی تحقق موعظه حسنه که قرآن بر آن امر می‌کند (نحل، آیه ۱۲۵)، در گرو تحقق این ارکان و شرایط آنهاست. در ادامه به بررسی هر یک از این ارکان و شرایط آن‌ها می‌پردازیم.

الف) شرایط واعظ و نصیحت‌کننده

مهم‌ترین رکن موعظه واعظ است زیرا برنامه‌ریزی، شناسایی و انتخاب دورکن دیگر و نیز نحوه و زمان اجرای موعظه به او بستگی دارد. هرچه واعظ در برنامه‌ریزی، انتخاب موضوع (محتوی) و مخاطب، زمان و مکان، و نیز چگونگی موعظه دقت نماید و شرایط لازم را رعایت کند، به همان میزان اثرگذاری موعظه بیشتر خواهد بود. از این رو به برخی از مهمترین ویژگی‌های واعظ اشاره می‌کنیم:

۱. آگاهی و بینش (حکمت)

از خصوصیات لازم و ضروری برای واعظ آگاهی و دانایی است، او باید نسبت به محتوای موعظه، وضعیت و خصوصیات مخاطب، شیوه‌های وعظ، آسیب‌ها و آفات، زمان و مکان انجام، و سایر شرایط آن علم و بصیرت کافی داشته باشد تا بتواند در هر مورد و متناسب با آن، به بهترین شیوه عمل کند. پیامبران و اولیای الهی که از اولین و صادق‌ترین واعظان بشر به حساب می‌آیند، با لطف و عنایت الهی از این خصوصیت به بهترین وجه بهره‌مند بوده‌اند. قرآن کریم از این ویژگی با عنوان «حکمت» نام می‌برد. آنجا که قرآن از واعظی حکیم به نام لقمان سخن می‌گوید، و موعظه‌های او به فرزندش را بیان می‌کند، بیان می‌دارد که ما به لقمان حکمت دادیم: «وَلَقَدْ آتَيْنَا

لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ... وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ...» (لقمان، آیات ۱۲-۱۳).

برای حکمت معانی مختلفی بیان شده است. راغب آن را به معنای رسیدن به حق از راه علم و عقل می‌داند (راغب اصفهانی، بی‌تا). و قرشی در توضیح آن بیان می‌دارد: حکمت یک حالت و خصیصه درک و تشخیص است که شخص به وسیله آن می‌تواند حق و واقعیت را درک کند و مانع از فساد شود و کار را محکم و متقن انجام دهد (قرشی، ۱۳۷۵). علامه طباطبایی در ذیل همین آیه، آن را معرفت علمی نافع می‌داند که عبارت است از اعتدال و حد وسط بین جهل و جریزه (یعنی افراط و زیاده‌روی در تفکر و عبور از حد و مرز آن که منجر به کفر و الحاد می‌شود) و بعد از آن روایتی از کافی از قول امام کاظم (ع) نقل می‌کند که حکمت یعنی فهم و عقل (طباطبایی، بی‌تا، ج ۱۶، ص ۲۲۱) و بالاخره حکمت یعنی مجموعه‌ای از معرفت، علم، اخلاق پاک، تقوا و نور هدایت (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ج ۱۷، ص ۳۶).

به هر حال برخورداری از حکمت باعث می‌شود تا انسان در هر کاری بصیرت لازم را داشته باشد و با درک عمیق و تشخیص درست، انتخاب مفید و کارآمد را در عمل پیاده کند و این چیزی است که واعظ بسیار به آن نیازمند است؛ چرا که موعظه بیان اندرزها، پندها و نکات مفید و لازم برای مخاطب است و تا واعظ خود آن را درک نکرده و در زندگی به کار نگرفته باشد و از موقعیت و نیاز مخاطب و نیز چگونگی انتقال این نکته‌ها به او خبر نداشته باشد، نمی‌تواند موعظه‌ای سودمند و مؤثر داشته باشد.

۲. صداقت و راستی

یکی از ویژگی‌های واعظ این است که در وعظ خود صادق باشد و مخاطب خود را جز به حقیقت ارجاع ندهد. قرآن از زبان حضرت موسی (ع)، آنگاه که برای دعوت فرعون رفت، چنین می‌گوید: «سزاوار است که بر خدا جز حق نگویم...؛ حَقِيقٌ عَلٰی اَنْ لَا اَقُوْلَ عَلٰی اللّٰهِ اِلَّا الْحَقَّ...» (اعراف، آیه ۱۰۵) و یا از زبان حضرت هود (ع) در برابر قوم خود نصیحت را با امانت‌داری همراه می‌کند و بیان می‌دارد: «من

رسالت‌های پروردگارم را به شما ابلاغ می‌کنم و نصیحت‌گری امین برای شما هستم؛ **أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ** (اعراف، آیه ۶۸). اگرچه فرعون و یا سایر اقوام و ملل به دلیل گمراهی، لجاجت و دوری از فطرت الهی خود دعوت پیامبران را نپذیرفتند و به مواعظ آنان توجهی نکردند، ولی باید گفت صداقت و اعظ تأثیر خاص خود را خواهد داشت و اگر مخاطب از فطرتی سالم برخوردار باشد و این صداقت را در واعظ احساس کند، تحت تأثیر قرار می‌گیرد و پیام حق را با جان و دل می‌پذیرد.

۳. خیرخواهی

از خصوصیات دیگر واعظ نصیحت و خیرخواهی او نسبت به مخاطب است. براساس این ویژگی واعظ جز خیر و نیکی برای مخاطب نمی‌خواهد و هر سخن و یا عملی را که به صلاح او بداند، انجام می‌دهد. خیرخواهی در معنای وعظ اشباع شده است و شاید بدون آن نتوان آن را موعظه نامید. قرآن کریم نیز پیامبران(ع) را که واعظان الهی هستند با عنوان ناصح و خیرخواه معرفی می‌کند: **«أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَأَنْصَحُ لَكُمْ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ»** (اعراف، آیه ۶۲) و نیز: **«أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ»** (اعراف، آیه ۶۸).

این خصوصیت باعث می‌شود که اولاً، واعظ خود به دنبال مخاطب باشد و به او خیر برساند و منتظر نماند تا مخاطبی یافت شود و از او موعظه‌ای طلب کند. به عبارتی، در هدایت و نصیحت دیگران سر از پا نشناسد و همواره در حال فیض‌رسانی و نور دادن باشد. قرآن در وصف خیرخواهی پیامبر(ص) و عطش آن بزرگوار برای هدایت و ارائه راه سعادت به مردم می‌فرماید: **«لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ»** گویا می‌خواهی جان خود را از شدت اندوه از دست بدهی، به خاطر این که آن‌ها ایمان نمی‌آورند» (شعراء، آیه ۳).

و ثانیاً، انگیزه‌ای مادی و چشم طمع به اجر و پاداش از سوی مخاطب نداشته باشد. به فرموده قرآن، پیامبران الهی نیز اجر و پاداشی از مردم نمی‌خواستند؛ چرا که

اجر آنان بر خداوند است: «وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ» (شعراء، آیه ۱۰۹ و نیز رک: فرقان، آیه ۵۷ و سبأ، آیه ۴۷).

نتیجه تربیتی این می‌شود که مردم وقتی از یک سو خیرخواهی و اعظ، و از سوی دیگر بی‌رغبتی او را به انگیزه‌های مادی احساس کنند به اندرزهای او اعتماد می‌کنند و تحت تأثیر قرار می‌گیرند.

۴. عامل بودن

یکی از عوامل مهم و بسیار مؤثر در اثربخشی موعظه، عامل بودن و اعظ به گفته خویش و به عبارتی، تطابق رفتار با گفتار اوست. خداوند از چنین رفتاری به نیکویی یاد کرده، درباره دعوت‌کننده‌ای که با عمل صالح، ادعای مسلمانی و مؤمنی خویش را تأیید می‌کند، واژه «احسن قولاً»، یعنی از همه خوش‌گفتارتر و (صادق‌تر) را به کار می‌برد: «وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ» (فصلت، آیه ۳۳). درمقابل، دوگانگی قول و فعل به قدری زشت و ناپسند است که قرآن به شدت آن را نکوهیده: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ» (صف، آیه ۲)، و آن را موجب شدت خشم الهی دانسته است: «كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ» (صف، آیه ۳).

این امر از هر انسانی قبیح است، تا چه رسد به کسی که نقش مربی و واعظ را داشته باشد؛ زیرا رفتار مربی و واعظ جنبه الگویی دارد و این دوگانگی در قول و فعل او به دیگران منتقل می‌شود. واعظ با این رفتار هم خود مرتکب گناه می‌شود و هم جواز ارتکاب آن را برای مخاطبان خود صادر کرده، آنان را گمراه می‌کند، پس گناهش بزرگ و مجازاتش دو چندان است. به گفته سعدی موعظه چنین فردی بی‌اثر است:

عالمی را که گفت باشد و بس هرچه گوید نگیرد اندر کس

سخن واعظ بی‌عمل نه تنها بی‌اثر بلکه نتیجه معکوس دارد و به گفته حافظ،

مخاطب را از مجلس وعظ به میکده سوق می‌دهد:

عنان به میکده خواهیم تافت از این مجلس که وعظ بی عملان واجب است نشیندن و به همین دلیل است که خدا را شدیداً به خشم می آورد: «كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ» (صف، آیه ۳).

۵. تواضع و نرمش

از خصوصیات لازم و ضروری برای یک واعظ تواضع و نرم خوئی است؛ چراکه در اثر برخورداری از این ویژگی مخاطب به آسانی جذب او خواهد شد. پیامبر(ص) که به تعبیر قرآن رحمت الهی برای عالمیان است: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» (انبیاء، آیه ۱۰۷)، در اثر همین خصوصیت توانست عرب جاهلی و انسان‌های بیگانه از معرفت و معنویت را جذب و آنان را مشتاقانه در مجلس وعظ خود بنشانند و مواعظ و هدایت‌های خویش را در عمق جان و دل آنان نفوذ دهد. قرآن بر این نکته تصریح می‌کند و بیان می‌دارد: «فِيمَا رَحْمَةً مِّنَ اللَّهِ لَئِن تَأْتِيهِمْ بَلَاءٌ مِّنْ دُونِ اللَّهِ يُكَذِّبُوهَا أَن يَأْتِيَهُمْ بَلَاءٌ أُخْرَىٰ فَهُمْ يَرْجِعُونَ» (آل عمران، آیه ۱۵۹). اگر این رحمت الهی نبود و پیامبر(ص) به جای تواضع و نرم خوئی، خشن و درشت‌خوی بود، بی‌گمان این همه توفیق در جذب و هدایت مردم و مخاطبان بدست نمی‌آمد و به همین دلیل در ادامه آیه، پیامبر را به درگذشتن از خطای آن‌ها و طلب آموزش برای آنان و نیز مشورت با آنان که هر سه از شاخصه‌های تواضع و نرمش است، دعوت می‌کند: «...فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ» و حتی در مورد منافقین بیان می‌دارد که از مجازات آن‌ها درگذر و آنان را اندرز بده و با بیانی رسا نتایج اعمال‌شان را به آنان گوشزد کن: «...فَاعْرِضْ عَنْهُمْ وَعِظْهُمْ وَقُلْ لَهُمْ فِي أَنفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا» (نساء، آیه ۶۳) و در جای دیگر به پیامبر دستور می‌دهد که بال‌عطوفت و مهربانی خویش را برای مؤمنین فرود آورد و خود را اندازکننده‌ای آشکار معرفی کند: «...وَاحْفَظْ جَنَاحَكَ لِمُؤْمِنِينَ. وَقُلْ إِنِّي أَنَا النَّذِيرُ الْمُبِينُ» (حجر، آیات ۸۸ و ۸۹).

خداوند موسی و هارون(ع) را نیز در دعوت کردن از فرعون، به بیان نرم و

ملازم توصیه می‌کند: «فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى» (طه، آیه ۴۴)، چراکه در این نوع بیان، احتمال تأثیر و هدایت و متذکر شدن مخاطب بیشتر است.

۶. محبت، احترام و تکریم

برخورد کریمانه که از محبت و احترام واعظ نسبت به مخاطب خود حکایت دارد، نیز از خصوصیات است که برای واعظ ضروری به نظر می‌رسد؛ زیرا انسان از یک سو تشنه محبت است و از سوی دیگر از تحقیر و اهانت تنفر دارد. از این رو، واعظ باید به گونه‌ای عمل کند و طوری سخن بگوید که مخاطب این محبت و تکریم را لمس کند تا زمینه جذب او فراهم آید. به عنوان مثال در قرآن می‌بینیم که اولیای الهی در مواعظ خود واژه‌های محبت‌آمیز به کار برده‌اند. لقمان در موعظه خود سه بار عبارت محبت‌آمیز «یابنی» را به کار می‌برد (لقمان، آیات ۱۳، ۱۶ و ۱۷) که معادل فارسی آن، «ای پسرکم» یا «پسرجانم» یا «فرزند دلبندم» می‌شود. حضرت نوح نیز برای جذب فرزند خود و دعوت او به آیین حق، از همین تعبیر مهرانگیز استفاده کرده است (هود، آیه ۴۲). تعابیر «عبادالله»، «یا عباد»، «ایها المؤمنون»، «یا ایها الذین آمنوا» و غیره که در توصیه‌ها و موعظه‌های قرآن آمده است، نیز حکایت از محبت و تکریم قرآن نسبت به مخاطبان خود دارد. رفتار و گفتار محبت‌آمیز واعظ، مخاطب را جذب و در او شیفتگی و دلبستگی نسبت به مربی ایجاد می‌کند و انگیزه او را برای پذیرش موعظه برمی‌انگیزد و چه بسا او را برای انجام هر تکلیفی آماده نماید.

نکته: آنچه درباره شرایط و ویژگی‌های واعظ بیان شد، ناظر به واعظ به معنای خاص آن است یعنی انسان با اراده‌ای که با توجه به شرایط فوق تصمیمی برای وعظ مخاطب خود داشته باشد؛ ولی اگر وعظ را به معنای عام آن (یعنی هر نوع پندآموزی و درس گرفتن) در نظر بگیریم، آن وقت هر چیزی ولو بی‌جان و بی‌اراده باشد، ممکن است بتواند نقش یک واعظ توانا را ایفا کند و توجه انسان را به خود جلب کرده، او را به فکر، اندیشه و درنهایت درس گرفتن وادار نماید. در آیات و روایات به این مطلب فراوان اشاره شده است: «ان فی کل شیء موعظه و عبره لذوی»

اللب و الاعتبار» (خوانساری، ۱۳۷۳، ج ۲، ص ۵۰۷). قرآن نیز وقتی از مسائل مختلف مثل خلقت زمین و آسمان، نعمت‌های الهی، خلقت حیوانات و فواید آن‌ها برای انسان، مرگ و حیات، سرگذشت ملل و آثار به جای مانده از آن‌ها و غیره سخن به میان می‌آورد، با عبارت «إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ» یا «إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَةً»، به همین نکته اشاره دارد. انسان اگر دیده‌ی عبرت‌بین داشته باشد، در اطراف خود هزاران واعظ می‌یابد که هر کدام درس‌ها و پندها به او می‌آموزند.

ب) شرایط محتوی و پیام (وعظ)

رکن دوم در فرایند موعظه، محتوی و به عبارتی دیگر خود وعظ است. یعنی آنچه که واعظ می‌خواهد بیان کند و مخاطب را نسبت به آن هوشیار سازد. وعظ نیز شرایطی دارد.

۱. تناسب با نیاز مخاطب

اولین شرط موعظه تناسب آن با نیاز مخاطب است. واعظ، اول باید ببیند مخاطب او به چه چیزی نیازمند است و چه چیزی باعث غفلت و گمراهی او از مسیر حق گردیده است، آنگاه موعظ خود را بر همان محور متمرکز سازد. رعایت این نکته در موعظ قرآنی کاملاً مشهود است؛ مثلاً آنجا که از گمراهی قوم شعیب یعنی کم‌فروشی در معاملات سخن می‌گوید، آنان را از این امر برحذر می‌دارد: «...فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ ...» (اعراف، آیه ۸۵)، و آنجا که از انحراف قوم لوط و گرایش مردان به همجنس خود سخن می‌گوید، از زبان حضرت لوط (ع) به توبیخ آنان می‌پردازد و بیان می‌دارد که آیا به سراغ مردان می‌روید و زوج‌هایی را که خدا برای شما خلق کرده است رها می‌کنید؟ بلکه شما قومی سرکش و تجاوزگر هستید: «إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ لُوطُ أَلَا تَتَّقُونَ... أَتَأْتُونَ الذُّكْرَانَ مِنَ الْعَالَمِينَ. وَتَذَرُونَ مَا خَلَقَ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ أَرْوَاجِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ عَادُونَ» (شعراء، آیات ۱۶۱ الی ۱۶۶). البته از آنجا که همه این انحرافات و گمراهی‌ها ریشه در فراموشی

خدا و غفلت از یاد او و گرایش به دنیا دارد و به عبارتی نیاز عموم انسان‌ها و مخاطبین قرآن زدودن همین غفلت است، لذا اغلب مواعظ قرآنی به طور عام بر اطاعت خداوند و تقوای الهی و عدم دلبستگی به دنیا و زخارف آن تأکید دارد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَلَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ... إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُوَ وَإِنْ تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا يُؤْتِكُمْ أَجُورَكُمْ وَلَا يَسْأَلْكُمْ أَمْوَالَكُمْ» (محمد، آیات ۳۲ الی ۳۶). به هر حال رعایت تناسب و عطف با نیاز مخاطب و شرایط و موقعیت مجلس برای کارآمدی و مفید بودن موعظه، امری اجتناب‌ناپذیر است.

۲. مختصر و مفید بودن

دومین شرط، مختصر و مفید بودن موعظه است. یعنی موعظه باید کوتاه باشد و بر مطلبی اساسی و کلیدی تأکید داشته باشد؛ زیرا طولانی کردن موعظه مخاطب را خسته می‌کند و انگیزه او را نسبت به درک و پذیرش پیام تحت‌تأثیر منفی قرار می‌دهد. رعایت این نکته در مواعظ قرآنی نیز کاملاً مشهود است؛ به عنوان مثال، قرآن بیان می‌کند که: «قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلَىٰ خِزْفٍ ثُمَّ تَذَرُونَ مَا بِصَاحِبِكُمْ مِّنْ حِجَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَّكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ؛ به مردم بگو که تنها شما را به یک چیز موعظه می‌کنم و آن اینکه برای خدا قیام کنید...» (سبأ، آیه ۴۶). منظور این است که اگر می‌خواهید به حقانیت، صداقت و سلامت من پیامبر پی ببرید، بین خود و خدا به صورت متفرقه و یکی یکی و دوتا دوتا و در خلوت فکر کنید تا حقیقت را درک کنید و الا در میان جمع و گروه که هر کسی از روی جهل و یا هوای نفس و یا احیاناً از روی عناد چیزی می‌گوید و زمینه غلغله و اغتشاش فراهم است، نمی‌توان به حقیقت دست یافت؛ بلکه در چنین وضعیتی حق پایمال و باطل احیا می‌گردد.

مواعظ قرآن که در سرتاسر این کتاب آسمانی پخش است، اغلب کوتاه و در قالب یک یا چند آیه است و به موضوعات مهم و سرنوشت‌ساز اشاره دارد. به عنوان نمونه می‌توان به موعظه‌های لقمان حکیم اشاره کرد که در قالب چند آیه

کوتاه به بیان نه موضوع اعتقادی، اخلاقی و اجتماعی می‌پردازد (لقمان، آیات ۱۳ الی ۱۹).

۳. تداوم و تکرار

شرط سوم، تداوم و تکرار موعظه است. رعایت این نکته نیز در کارآمدی موعظه لازم و ضروری به نظر می‌رسد؛ زیرا جهل انسان به مسائل مختلف از یک سو: «وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِّنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا...» (نحل، آیه ۷۸) و هواهای نفسانی و وسوسه‌های شیطانی، از سوی دیگر باعث می‌شود تا انسان پیوسته در جهل و فراموشی نسبت به بسیاری از مسائل که در هدایت او مؤثر است بسر برد؛ توضیح اینکه هجوم پی در پی مسائل مختلف مادی و معنوی بر ذهن و اندیشه انسان باعث می‌شود تا ذهن او پیوسته درگیر مسائل مختلف گردد و نتواند بر روی یک مسأله متمرکز شود و در نتیجه پرداختن به هر مسأله جدیدی او را از مسأله قبلی غافل می‌کند و آن را به فراموشی می‌سپارد. به عبارتی دیگر، هر مطلبی که به ذهن انسان القاء می‌شود، تا وقتی تمام توجه انسان را به خود جلب می‌کند که مسأله‌ای دیگر به ذهن القاء نشود. با ورود موضوعی دیگر، تمرکز ذهن به تعداد مسائل القاء شده تقسیم و هر کدام بخشی از آن را به خود مشغول می‌کند. تداوم این امر باعث می‌شود تا کم‌کم مسائلی که بیشتر با خواهش‌ها و تمایلات نفسانی سازگارتر هستند، توجه ذهن را به خود جلب کنند و سایر مسائل و بخصوص امور معنوی که از اهمیت بیشتری در هدایت انسان برخوردارند، به فراموشی سپرده شوند؛ از این رو، تکرار و تداوم موعظه لازم و ضروری است تا مانع این غفلت و فراموشی و رسوخ امور غیرمفید در ذهن شود و امور مفید را پی‌درپی به او یادآوری کند. قرآن به این مسأله عنایت خاصی دارد و عملاً یک مطلب و خصوصاً مطالب مهم را مرتب تکرار می‌کند؛ مثلاً سرگذشت اقوام پیشین، به‌ویژه آنان که در زمین عصیان‌گری و فساد کردند و به عذاب الهی دچار شدند و یا مسأله مرگ، قیامت، محاسبه اعمال و نعمات بهشتی و عذاب‌های جهنم که در تذکر و متنبه شدن انسان

بسیار مؤثر است، مرتب در قرآن تکرار می‌شود. به‌علاوه، ارسال رسل و انبیای الهی که در زمان‌ها و مکان‌ها مرتب تکرار شده است، حکایت از اهمیت همین نکته و نیاز انسان به تداوم و تکرار موعظه و ارشاد و راهنمایی دارد. بنابراین، چون انسان همواره در معرض غفلت و فراموشی است؛ از این رو، تداوم و تکرار موعظه نیز لازم است تا مرتب زمینه تذکر و تنبه او فراهم آید.

۴. سادگی و رسایی

چهارمین شرط، آسانی و قابل فهم بودن وعظ است. مفهوم بودن موعظه برای مخاطب به دو چیز بستگی دارد؛ یکی سادگی و آسانی مطلب و دیگری سادگی و روانی بیان. در مورد آسانی مطلب و محتوای موعظه باید گفت که قرآن بر سادگی و قابل فهم بودن پندها و اندرزهای خود تأکید دارد؛ مثلاً، در سوره قمر به ذکر مختصری از سرگذشت بعضی از پیامبران و اقوام آن‌ها می‌پردازد و چندین بار این آیه را تکرار می‌کند که: «ما قرآن را برای یادآوری آسان ساختیم، آیا کسی هست که متذکر شود؟! وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدْرِكٍ» (قمر، آیه ۱۷). علامه طباطبایی در تفسیر این آیه می‌گوید: «تیسیر یعنی تسهیل، و تیسیر قرآن برای ذکر یعنی قرآن به صورتی بیان گردد که فهم مقاصد (و اهداف) آن برای عام و خاص آسان باشد و هریک از صاحبان فهم بسیط و عمیق به مقدار فهم خود آن را درک کنند... و معنی آیه این می‌شود که ما قرآن را برای تذکر آسان کردیم تا خداوند و شئون مختلف او یادآوری شود، پس آیا کسی هست که به وسیله قرآن متذکر گردد و به خدا، و به دین حقی که به سوی او دعوت می‌کند ایمان آورد؟» (طباطبایی، بی تا، ج ۱۹، ص ۶۹).

در مورد سادگی و روانی بیان نیز با صراحت خطاب به پیامبر بیان می‌دارد که: «آنان را موعظه کن و اندرز ده و با بیانی رسا، نتایج اعمال‌شان را به آن‌ها گوشزد کن... وَعَظَّهُمْ وَقُلْ لَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا» (نساء، آیه ۶۳) و یا به درخواست حضرت موسی (ع) از خداوند مبنی برگشودن گره و برطرف کردن لکنت از زبانش،

چنین اشاره می‌کند: «قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي. وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي. وَأَخْلِلْ عَقْدَةَ مَنْ لِسَانِي. يَفْقَهُوا قَوْلِي» (طه، آیه ۲۵ الی ۲۸). موسی (ع) در تحلیل درخواست خود بیان می‌دارد که این درخواست برای این است که مخاطب سخنم را درک کند و بفهمد. در جای دیگر بر فصاحت زبان که در جذب و درک مخاطب مؤثر است، اشاره می‌کند و حضرت هارون را با این ویژگی معرفی می‌نماید: «وَأَخِي هَارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا فَأَرْسَلْهُ مَعِيَ رِدْءًا يُصَدِّقُنِي إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ» (قصص، آیه ۳۴). علامه طباطبایی در تبیین این آیه می‌گوید: «مراد از تصدیق این نیست که بگویند برادرم راست می‌گوید؛ بلکه مراد این است که ابهامات کلام او را توضیح دهد و اجمال سخن او را تفصیل دهد» (طباطبایی، بی تا، ج ۱۴، ص ۱۶۰).

بنابراین، از آیات فوق به خوبی استفاده می‌شود که موعظه و محتوای آن باید آسان و قابل فهم برای مخاطب باشد و به صورت مفهوم و مطلوب به او منتقل شود تا منشاء اثر گردد و هرکس به اندازه درک و ظرفیت خود از آن بهره بگیرد و متذکر گردد. وعظ، اگرچه بسیار عالی، مترقی و برای مخاطب بسیار حیاتی و پرفایده باشد، در صورتی که با بیانی ساده و قابل درک، القاء نشود، بی‌ثمر و عقیم خواهد شد، چراکه مخاطب آن را دریافت نمی‌کند تا در آن اندیشه کند و پند گیرد و متذکر گردد.

۵. فراهم بودن زمینه و شرایط

فراهم بودن زمینه و شرایط برای اثربخشی در هر امری لازم و ضروری است. موعظه نیز زمانی تأثیر کامل خواهد داشت که زمینه پذیرش در مخاطب فراهم باشد و عواطف و احساسات او تحریک شده باشد. این زمینه گاهی خود به خود فراهم می‌آید که در این صورت کار واعظ استفاده از فرصت پیش آمده و به عبارتی شکار فرصت‌هاست. به عنوان نمونه، در سوره یوسف می‌خوانیم که همراه یوسف (ع) دو نفر دیگر به زندان افتادند و در زندان هر دو خواب دیدند و خواب خود را برای آن حضرت نقل و از ایشان تعبیر آن را خواستند. حضرت یوسف که زمینه پذیرش را مناسب دیدند، علاوه بر تعبیر خواب، به نصیحت و هدایت آنان به توحید و

یکتاپرستی پرداختند: «...يَا صَاحِبِي السَّجْنِ أَرَبَابٌ مُتَّفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ...» (یوسف، آیات ۳۶ الی ۴۱).

و گاهی لازم است خود واعظ شرایط را پدید آورد و با انجام مقدمات و بیان نکاتی احساسات و عواطف او را برانگیزد. غالب مواعظ قرآن با مقدمه‌چینی و زمینه‌سازی همراه است که یک نمونه از آن را ذکر می‌کنیم. در سوره حدید پس از بیان برخی از صفات و افعال خداوند و اینکه همه چیز مخلوق او و در سیطره اوست، از انفاق و قرض دادن و پاداش آن‌ها سخن می‌گوید و سپس نورانیت اهل ایمان در قیامت، و ظلمت و تاریکی منافقین در آن روز را تشریح می‌کند و از التماس و درخواست منافقین از مؤمنین برای کسب نور و غیره سخن می‌گوید. پس از این مقدمه‌چینی و تحریک احساسات و عواطف مخاطب، نکته اصلی را بیان می‌دارد که: آیا زمان آن نرسیده است که دل‌های مؤمنان در برابر ذکر خدا و آنچه از حق نازل شده است، خاشع گردد و مانند کسانی نباشند که در گذشته به آن‌ها کتاب آسمانی داده شد، سپس زمانی طولانی بر آن‌ها گذشت و قلب‌هایشان قساوت پیدا کرد و بسیاری از آن‌ها گنهکارند؟! «أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ» (حدید، آیه ۱۶).

نکته قابل توجه اینکه پس از این زمینه‌سازی، مخاطب خود را مستقیم مورد خطاب قرار نمی‌دهد، بلکه به صورت کلی و غیرمستقیم، آن‌هم با تعبیر و توصیفی حاکی از تکریم و تنزیه: «أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا»، او را به خشوع در برابر حق و ذکر خدا فرا می‌خواند.

ج) شرایط مخاطب و دریافت کننده و عظ

رکن سوم موعظه، مخاطب و شنونده است. موعظه زمانی مفید و مؤثر است که مخاطبی آماده و مستعد داشته باشد. موعظه بذر است و شنونده زمین و محل کاشتن آن، اگر زمین آمادگی و شرایط لازم برای پذیرش را نداشته باشد، بذر هرچند مرغوب و اصلاح شده باشد و با بهترین شیوه‌ها در زمین پاشیده شود، جز تلف

شدن و از بین رفتن بذر چیزی در پی ندارد. واعظ و موعظه نیز اگر تمام شرایط را داشته باشد ولی در شنونده زمینه پذیرش نباشد، وعظ بی‌ثمر خواهد بود. قرآن موارد متعددی از افراد و اقوام را نام می‌برد که به دلیل نبود شرایط حتی موعظه واعظانی چون پیامبران الهی در آنها اثر نکرد. به عنوان بهترین نمونه، می‌توان به فرزند نوح(ع) اشاره کرد. با اینکه تبلیغ و موعظه‌های حضرت نوح(ع) در افراد زیادی اثر کرده و آنان را به مسیر حق هدایت نمود، ولی این سخنان در فرزندش مؤثر نیفتاد. او دعوت حق را نپذیرفت و مسیری غیر از کشتی هدایت نوح را انتخاب کرد و در نتیجه در زمره گمراهان و هلاک‌شدگان قرار گرفت: «وَتَادَى نُوحٌ ابْنُهُ وَكَانَ فِي مَعْزِلٍ يَا بُنَيَّ ارْكَب مَعَنَا وَلَا تَكُن مَعَ الْكَافِرِينَ. قَالَ سَأْوِي إِلَى جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ وَحَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُعْرَقِينَ» (هود، آیات ۴۲-۴۳) و وقتی که نوح به خداوند عرض می‌کند که خدایا او از خاندان من است و وعده تو (در مورد نجات خاندانم) حق است: «وَتَادَى نُوحٌ رَبِّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ» (هود، آیه ۴۵)، خطاب می‌رسد که ای نوح! او از خاندان تو نیست، او عمل غیر صالحی است: «قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْأَلْنِ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعْظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ» (هود، آیه ۴۶). کنایه از این است که او فرد ناشایسته‌ای است و زمینه پذیرش هدایت و موعظه را ندارد؛ چراکه او مانند همسر نوح^۱ (که احتمالاً مادر همین فرزند بوده است) با اینکه در خاندان پیامبر خدا بوده است، صلاحیت هدایت را نداشته و مانند لامپ سوخته‌ای است که به منبع نور و روشنایی متصل است، ولی خود قابلیت دریافت نور را ندارد. از این رو، بدیهی است که برای تأثیر موعظه، در مخاطب و شنونده نیز باید شرایطی وجود داشته باشد که ذیلاً به ذکر آنها می‌پردازیم.

۱. «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأةَ نُوحٍ وَامْرَأةَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ فَخَاتَتَاهُمَا فَلَمَّ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّٰخِلِينَ» (سوره تحریم، آیه ۱۰).

۱. ایمان و اعتقاد به مبدأ و معاد

اولین شرط برای تأثیر موعظه این است که مخاطب به خدا و پیامبر و معاد، ایمان و اعتقاد داشته باشد؛ زیرا در این امر، واعظ با عنایت به گفته‌های خداوند که توسط پیامبر و فرستاده او به بشر ابلاغ شده است و از نقش اعمال و رفتار این جهانی انسان در سرنوشت خوب یا بد او در قیامت سخن می‌گوید، مخاطب خود را موعظه کرده، او را به خوبی‌ها دعوت و از بدی‌ها باز می‌دارد. حال چگونه واعظ می‌تواند کسی را که به خدا و پیامبر و معاد اعتقادی ندارد، با استناد به سخنان خدا و پیامبر، او را از عذاب الهی در قیامت بترساند و یا او را به پاداش الهی بشارت دهد؟! اصولاً تا نوعی ایمان و احساس مسئولیت در برابر مبدأ ایمان نباشد، انسان انگیزه‌ای برای پذیرش حقیقت ندارد. قرآن در دو مورد بر داشتن ایمان به خدا و معاد برای پندپذیری تصریح می‌کند. یکی در آیه ۲۳۲ سوره بقره: «...ذَلِكَ يُوعِظُ بِهِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ...» و دیگری در آیه دوم سوره طلاق: «...ذَلِكَمُ يُوعِظُ بِهِ مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ». موضوع مورد بحث در هر دو آیه، چگونگی رفتار با زنان مطلقه‌ای است که عده طلاق را به پایان رسانده‌اند. خداوند دستور می‌دهد با این گروه از زنان درست رفتار کنید، یا به نیکی آن‌ها را نگهدارید و یا به نیکی از آن‌ها جدا شوید و مانع ازدواج آنان نشوید. بعد بیان می‌دارد که کسانی پند می‌گیرند و به این دستورات عمل می‌کنند که به خدا و روز قیامت ایمان داشته باشند. شاید دلیل این امر، این باشد که این دستورات با سنت‌های جاهلی در مورد زنان مطلقه مخالف است، و به همین دلیل کسانی به آن عمل می‌کنند که به منشأ دستورات، یعنی خداوند و ثواب و عقاب او که در قیامت، زمان اجرای آن است، اعتقاد داشته باشند؛ و الا غیرمعتقدین به خدا و معاد را نمی‌توان به پاداش الهی بشارت و یا از عذاب آخرت بیم داد. برای موعظه این گروه باید از راه دیگری وارد شد، باید مقدمات ایمان را در آن‌ها تقویت کرد و یا از معتقدات و باورهای آنان در موعظه بهره برد.

۲. تقوا و خشیت

اعتقاد و باور به هر چیزی به نوعی مسئولیت‌آور است و شخص معتقد نسبت به معتقدات خود احساس مسئولیت کرده و سعی می‌کند که در عمل کاری برخلاف آنچه به آن اعتقاد دارد، انجام ندهد. به همین جهت، یکی از پیامدهای ایمان و اعتقاد به خداوند احساس مسئولیت عملی در برابر او و اوامر و نواهی ایشان است. این احساس مسئولیت عملی را که با نوعی خوف و ترس از مخالفت با دستورات الهی همراه است، می‌توان تقوا و پرهیزکاری نامید که البته مانند خود ایمان دارای درجات و مراتب است. هرچه ایمان قوی‌تر باشد، احساس مسئولیت در برابر خدا بیشتر است و التزام عملی و پایبندی به دستورات الهی نیز بیشتر و محکم‌تر است، و فرد از اینکه با اوامر و نواهی خداوند مخالفت کند، بیشتر هراسناک است. در این حالت است که فرد در برابر موعظه و اعظ که همان دعوت به خیر و برحذر داشتن از بدی‌ها، براساس تعالیم انبیاء و اولیای الهی است، خضوع می‌کند و تحت‌تأثیر آن قرار می‌گیرد و شاید به همین دلیل است که قرآن در چندین مورد که از احکام و دستورات الهی و توصیه‌های اخلاقی و نیز سرگذشت پیشینیان سخن می‌گوید، تصریح می‌کند که این بیانی است برای عموم مردم و هدایت و اندرزی است برای اهل تقوا و پرهیزکاران: «هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ» (آل عمران، آیه ۱۳۸). یعنی در عین حالی که این بیانات جنبه همگانی و مردمی دارد و ابلاغ به همه مردم است، ولی تنها پرهیزکاران و آنان که در برابر هدایت‌های الهی احساس مسئولیت می‌کنند و برای تقرب به خدا و رسیدن به سعادت ابدی در تلاشند، از این هدایت‌ها بهره می‌برند و پند می‌گیرند.

۳. پندپذیری

پندپذیری و قبول نصیحت و خیرخواهی دیگران نیز شرط دیگری است که باید در مخاطب وجود داشته باشد. باید مخاطب گوشه شنوا و قلبی خاشع و پذیرای

حقیقت داشته باشد تا موعظه مفید و مؤثر باشد. اگر مخاطب از روی تکبر، عناد، لجاجت و یا به هر دلیل دیگر، نخواهد به سخنان واعظ ترتیب اثر دهد، خود به خود موعظه عقیم خواهد شد. چنین افرادی در حکم مردگان و کرانی هستند که به گفته قرآن، حتی واعظ و هدایت‌گری چون پیامبر(ص) هم، هرچه تلاش کند نمی‌تواند صدای خود را به گوش آنان برساند: «إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَىٰ وَلَا تَسْمَعُ الصَّمَّةَ الدُّعَاءَ إِذَا وُلُّوا مُدْبِرِينَ» (نمل، آیه ۸۰). پذیرش هدایت و تعالی و تکامل انسان مبتنی بر داشتن چشمی بینا و گوش شنوا و دلی بیدار و فهیم است؛ والا شخصی که فاقد آن باشد، در گمراهی و ضلالت است و حتی به گفته قرآن، از حیوان نیز پست‌تر خواهد بود: «وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْعَافِلُونَ»؛ به یقین گروه بسیاری از جن و انس را برای دوزخ آفریدیم؛ آنها دلها (= عقلها) بی دارند که با آن (اندیشه نمی‌کنند و) نمی‌فهمند؛ و چشمانی که با آن نمی‌بینند؛ و گوشهایی که با آن نمی‌شنوند؛ آنان همچون چارپایانند، بلکه گمراهتر! اینان همان غافلانند» (اعراف، آیه ۱۷۹).

کوردلان و کسانی که دریچه قلب خود را به روی هدایت و نصیحت خیرخواهان بسته باشند، قابل هدایت نیستند و فقط کسانی گوش شنوا دارند و در دایره تأثیر قرار می‌گیرند که به آیات الهی ایمان داشته و در برابر حق تسلیم‌اند: «وَمَا أَنْتَ بِهَادِي الْعُمَىٰ عَنِ ضَلَالَتِهِمْ إِنْ تَسْمَعُ إِلَّا مَن يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ» (نمل، آیه ۸۱). به هر حال، برای تأثیر موعظه وجود سه خصوصیت فوق در شنونده ضروری به نظر می‌رسد. در روایتی از امام جواد(ع)، از نیاز مؤمن به سه مطلب سخن رفته است که به نوعی به همین سه نکته اشاره دارد. ایشان می‌فرمایند: «مؤمن به توفیق الهی و واعظی از درون و پذیرش نصیحت دیگران نیازمند است»^۱ (حرانی، ۱۴۰۴، ص ۴۵۷). اینکه انسان در دایره ایمان قرار گیرد و آن را حفظ کند و از همان ایمان

۱. «المؤمن يحتاج الى توفيق من الله، و واعظ من نفسه، و قبول ممن ينصحه» (حرانی، ۱۴۰۴ هجری).

ابتدایی خود در جهت تقویت و ارتقای درجات ایمان خود بهره بگیرد، بدون توفیق الهی امکان ندارد. همان ایمان باعث می‌شود که فرد در درون خود، در برابر مبدأ ایمان (خدا) احساس مسئولیت کند و نیرویی از درون به نام وجدان او را موعظه کرده، به خوبی‌ها دعوت و از بدی‌ها بازدارد (تقوا) و در نهایت، آن ایمان و تقوا، که همگی با توفیق الهی همراه بوده است، باعث می‌شود تا فرد در برابر موعظه و نصیحت دیگران گوشه شنوا و دلی خاضع و پذیرای هدایت داشته باشد.

آسیب‌شناسی موعظه

موعظه حسنه و کارآمد موعظه‌ای است که در آن، شرایط و قواعد لازم در هریک از ارکان وعظ رعایت شود. طبعاً هرچه از میزان توجه به شرایط موعظه و آداب آن کاسته و در تحقق آن‌ها اختلالی ایجاد شود، به همان میزان از کارایی موعظه کاسته می‌شود و بلکه ممکن است اصلاً نتیجه‌ای ولو اندک، در پی نداشته و چه بسا نتیجه‌ای در جهت عکس داشته باشد. پرداختن تفصیلی به این بحث مجال دیگری را می‌طلبد ولی در این قسمت به مواردی از آسیب‌ها به اختصار اشاره می‌کنیم.

۱. عدم توجه به زمان و مکان وعظ و نیز موقعیت مخاطب از سوی واعظ، یکی از علل ناکارآمدی موعظه است. زیرا مخاطب همواره در موقعیت پذیرش نیست و به فرموده امام علی (ع)، برای قلوب اقبالی هست و ادباری، زمانی باید به سراغ آنها رفت و مطلبی بر آنها عرضه کرد و یا آنان را به چیزی دعوت نمود که در حالت اقبال باشند؛ والّا وعظ واعظ نه تنها اثر مثبتی ندارد که باعث تنفر و کوری دل نیز می‌شود.^۱

۲. ناهماهنگی در گفتار و رفتار واعظ نیز از مواردی است که باعث بی‌رغبتی

۱. ان للقلوب شهوة، و اقبالا و ادبارا، فأتوها من قبل شهوتها و اقبالها، فان القلب اذا اكره عمى. (نهج البلاغه؛ حکمت ۱۹۳). قرآن نیز بیان می‌دارد که هر چیزی را باید از راه خودش وارد شد نه از بیراهه: «وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا» (سوره بقره، آیه ۱۸۹).

مخاطب به وعظ و بلکه باعث تنفر او می‌گردد. واعظی که دیگران را به خیر و نیکی دعوت می‌کند ولی خود به آن عمل نمی‌کند، نه تنها وعظ خود را عقیم می‌سازد که مخاطب را نسبت به اصل موعظه و سایر وعاظ بدبین، و شاید برای همیشه او را از دایره تأثیر موعظه خارج سازد. به همین جهت است که چنین افرادی در قرآن مورد نکوهش قرار گرفته‌اند: «أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ» (بقره، آیه ۴۴).

۳. بد موعظه کردن و پند و اندرز را در قالبی نادرست ارائه کردن نیز، آسیب دیگری بر سر راه موعظه است. اگر موعظه همراه با اجبار و زور، خشونت و سخت‌گیری، تحقیر و اهانت و سایر شیوه‌های خشن و ناملایم باشد، به جای جذب مخاطب، در او تنفر ایجاد می‌کند: «...وَكُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ...» (آل عمران، آیه ۱۵۹).

۴. موضع‌گیری و مقاومت مخاطب در برابر موعظه نیز از مواردی است که موعظه را ابتر و بی‌ثمر می‌کند. دلیل این مقاومت وجود برخی از خصوصیات در مخاطب است که عبارتند از:

الف) غرور و خود بزرگ‌بینی، که باعث می‌شود به جای پذیرش، با تعصب و لجابت به گناه و معصیت روی آورد: «وَإِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَلَبِئْسَ الْمِهَادُ» (بقره، آیه ۲۰۶).

ب) جهل و نادانی و عدم درک حقیقت، که باعث می‌شود تا اندازها و وعده‌های عذاب را چیزی جز خیال‌بافی و افسانه‌های پیشینیان نپندارد: «وَالَّذِي قَالَ لُؤْلُبُهِ أُفٍّ لَّكُمَا أَتَعِدَانِنِي أَنْ أُخْرَجَ وَقَدْ خَلْتُ الْقُرُونُ مِنْ قَبْلِي وَهُمَا يَسْتَعِثَّانِ اللَّهَ وَيَلْكَ آمِنٌ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَيَقُولُ مَا هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ» (احقاف، آیه ۱۷).

ج) نفاق و دورویی، که کفر خود را پنهان و ایمان خود را ظاهر می‌سازند و در اثر آن بر دل‌های آنان مهر زده شده، حقیقت را درک نمی‌کنند: «ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا فَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ» (منافقون، آیه ۳).

د) تبعیت و پیروی کورکورانه از آباء و اجداد که باعث می‌شود از پذیرش

دعوت و موعظه و هدایت اولیای الهی سرباز زنند: «وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ» (زخرف، آیه ۲۲).

به هر حال موضع‌گیری و ایستادگی مخاطبان در برابر پند و اندرز واعظان و هدایت‌گران، علل و انگیزه‌های مختلفی دارد؛ در چنین وضعیتی، پند و اندرز نتیجه‌ای در پی ندارد و سودی به مخاطب نمی‌رساند: «قَالُوا سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَوَعَظْتَ أَمْ لَمْ تَكُنْ مِنَ الْوَاعِظِينَ» (شعراء، آیه ۱۳۶). چون که او بنا ندارد که به آن گوش فرا دهد و آن را بپذیرد.

نتیجه

با عنایت به آیات قرآن کریم، موعظه را می‌توان به عنوان یکی از روش‌های تربیتی مؤثر نام برد که به توصیه خود خداوند، پیامبران الهی در تبلیغ و هدایت خود، از آن فراوان بهره برده‌اند. در این روش مربی از طریق انذار و ترساندن مخاطب از عواقب گناه، معصیت و عذاب دردناک اخروی و نیز بشارت دادن و امیدوار کردن او به نعمت‌ها و پاداش‌های الهی در دنیا و آخرت، متربی خود را به اطاعت خدا و انجام دستورات او فرا می‌خواند و از عصیان و نافرمانی خدا و دل‌دادگی به دنیا و پیروی هوای نفس برحذر می‌دارد، به نحوی که در اثر این بیم دادن و امیدوار ساختن، عواطف مخاطب تحریک و قلبش نرم و خاشع می‌گردد و زمینه اصلاح و تغییر رفتار در او فراهم می‌آید. از آنجا که این روش با عواطف انسان سروکار دارد و به قلب رقت و نرمی می‌بخشد، حوزه تأثیر آن گسترده و عام است و در مورد هر انسانی می‌تواند به کار رود.

واعظ، وعظ (محتوا) و مخاطب، ارکان موعظه را تشکیل می‌دهند که هر کدام شرایط خاص خود را دارند. موعظه نیز به لحاظ زمان، مکان و کیفیت ارائه، خود دارای شرایطی است که رعایت این شرایط در ثمردهی آن بسیار مؤثر است. طبیعی است که موعظه هم مثل هر روش دیگری با آفت‌ها و آسیب‌هایی مواجه است که عمده‌ترین آفت آن عدم رعایت شرایط موعظه است.

منابع

قرآن کریم.

نهج البلاغه.

ابن فارس، احمد (۱۴۱۰ق)، معجم مقاییس اللغة، بیروت: دارالاسلامیه.

التهانوی، محمدعلی (۱۹۹۶م)، موسوعة کشاف اصطلاحات الفنون والعلوم؛ بیروت: مکتبة لبنان ناشرون.

الجرجانی، علی بن محمد [بی تا]، التعریفات، تهران: ناصر خسرو.

الجوهری، اسماعیل بن حماد (۱۴۱۸ق)، تاج اللغة وصحاح العربية المسمى بالصحاح، بیروت: دارالفکر.

حرانی، حسن بن شعبه (۱۴۰۴ هـ)، تحف العقول، قم: انتشارات جامعه مدرسین. خوانساری، جمال الدین محمد (۱۳۷۳)، شرح غررالحکم و درر الکلم؛ تهران: موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.

الراغب الاصفهانی، الحسین بن محمد [بی تا]، المفردات فی غریب القرآن، تهران: المکتبة المرتضویه لاحیاء آثار الجعفریه.

رشیدرضا، محمد [بی تا]، تفسیر القرآن الحکیم الشهیر بتفسیر المنار، [بی جا]، دارالفکر. طباطبایی، محمدحسین [بی تا]، المیزان فی تفسیر القرآن؛ قم: منشورات جماعة المدرسین فی الحوزة العلمیه.

الطریحی، فخرالدین (۱۳۶۷)، مجمع البحرين، تحقیق سید احمد الحسینی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

الفراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۱۴ هـ)، ترتیب کتاب العین، قم: انتشارات اسوه.

الفیومی، احمد بن محمد (۱۴۱۴ق)، المصباح المنیر، بیروت: دارالکتب العلمیه.

قرشی، سید علی اکبر (۱۳۷۵)، قاموس قرآن، تهران: دارالکتب الاسلامیه، چاپ هفتم. المتقی الهندی، علی بن حسام الدین (۱۴۰۹ق)، کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال، بیروت: موسسه الرساله.

مکارم شیرازی، ناصر و دیگران (۱۳۷۱)، تفسیر نمونه، تهران: دارالکتب الاسلامیه.